

ترجمه صدرالدین مطیعا
مربی گروه تاریخ و ایران‌شناسی

« بخشی از فصل اول کتاب شاه دژ »

اثر کارو، او، ان، میناسیان

Caro Owen Minasian, SHAH DIZ, London, 1971.

تاریخ قدیم

اصفهان شهر است نه جدید و نه متعلق به قرون وسطی، بل که شهر است بسیار قدیمی. اگر در تاریخ به عقب برگردیم و جریان زندگی حتی ابتدایی ترین انسان را با توجه به عکس‌العملش در مقابل طبیعت، رفتارش، تغییراتی که در زندگی او وجود آورده، تجربیاتی که برای بقا و زندگی به‌تر آموخته، و بالاخره اوضاع طبیعی و غیر طبیعی که اجباراً او را به این طرف و آن طرف کشانده و عاقبت در محلی متوطنش کرده، ملاحظه کنیم، آن وقت باسانی متوجه خواهیم شد که انتخاب محلی مثل اصفهان برای زندگی چنین انسانی چقدر بجا و مهم بوده است. طبیعت انسان را مجبور کرد که به احتیاجات اصلی و اولیه خود مثل غذا و پناهگاه واقف باشد.

غذا - برای تهیه غذا انسان به شکار حیوانات، صید ماهی، جمع‌آوری میوه‌های

با پوست و بی پوست و کندن ریشه درختان دست زد. پس از آن به کشت بعضی از غلات مثل ارزن، گندم و جو پرداخت و از درختان استفاده نمود و بزودی متوجه اهمیت اصلی منطقه‌ی شد که در آنجا این قبیل مواد غذایی بیش تر و آسان تر بدست می آمد، یعنی سرزمین هایی که در آن ها در طول سال آب موجود بود و خاک خوب با آفتاب فراوان انواع و اقسام نباتات و درختان را به حد وفور بوجود می آورد. بدین ترتیب انسان از مرحله جمع آوری مواد غذایی به مرحله کشت مواد غذایی وارد شد و به تربیت و اهلی کردن حیوانات برای استفاده از آنان در باربری و سواری و تهیه غذا اقدام کرد و مطمئن شد که سواحل رودخانه ها مناسب ترین مکانها برای این قبیل کارهاست. بعلاوه انسان از دیر زمان متوجه شد که موجودی است اجتماعی و با پیوستن به هم نوع خود می تواند زندگی بهتری داشته باشد.

پناهگاه - کوه های دارای مغاره و مناسب از نظر شکل و ارتفاع در ابتدای زندگی انسان اولیه در مرحله دوم کوه های بدون غار، خاصه آن هایی که به رودخانه ها نزدیک بود و دسترسی به آن ها آسان، اولین مکانی بود که اومی توانست در مواقع لزوم و یا اضطراری برای حفاظت خود از آن ها بالا رود و به ترازروی زمین مسطح و یا رودخانه و دریاچه در مقابل دشمن از خود دفاع کند. وقتی که زاینده رود در دشت وسیع و حاصلخیز اصفهان با محیط مناسب اطرافش مثل تپه های سنگی آتشکاه و کوه سپاهان و غیره می توانست احتیاجات اقتصادی و نظامی انسان را بر طرف کند، برای انسان بسیار مشکل بود که محل زندگی خود را در چنین محلی که نزدیک به رودخانه و نزدیک به کوه - جایی که عاقبت شهر اصفهان ما بوجود آمد - تعیین نماید.

در سالنامه های آشوریان در قسمت کتیبه های سارگون دوم متعلق به پایان قرن

هشتم قبل از میلاد مسیح ما به کلمه «اسپا بارا» (Aspa bara) برمی خوریم. این کلمه نام ایرانی فرزندیک پادشاه و یافر مائروا می باشد که معنیش «اسب سوار» است (به کلمه اسپ «Asp» توجه کنید) و تصویری شود که بجای کلمه اصفهان به کار رفته است.^(۱)

گیرشمن در طی بحثش دربارهٔ متشکل شدن مادها می نویسد: «دسته‌ی از مادها در اصفهان پراکنده شدند و در آنجا بوسیلهٔ عیلامی‌ها متوقف گردیدند».^(۲) از این جمله من چنین نتیجه می گیرم که هم مادها و هم عیلامی‌ها در حدود سال ۷۰۰ قبل از میلاد به اصفهان آمده بودند.

باید توجه داشت که مادها، تا آنجا که ما می دانیم، تاریخ ثبت شدهٔ قابل ملاحظه‌ی از خود باقی نگذاشتند و به همین علت ما از دورهٔ آن‌ها تاریخی که قابل قبول باشد، در دست نداریم و در حقیقت این دوره از مجهول‌ترین دوره‌های تاریخ است. آشوری‌ها که دربارهٔ مادها مطالبی نوشتند، برای مدت‌ها مرزهایشان به روی مادها بسته بود: آنچه که ما تا بحال از آشوری‌ها بدست آورده‌ایم چیزی جز وقایعی جسته و گریخته از مادها و پارس‌ها نبوده است.

استرابودر کتاب جغرافیای معروف خود، ضمن بحث دربارهٔ شوش در دورهٔ

هخامنشیان و ارتباط آن با گابه (Gabrae) یا گاو (Gavae) می نویسد :

« اگر چه هخامنشیان کاخ شوش را بیش تر از کاخ‌های دیگر تزیین می کردند ولی کاخ‌های پرسپولیس و پاسارگاد به همان اندازه مورد توجه و احترام آن‌ها بود. به هر حال این دو کاخ جایگاه خزانه و پول و مقابر پارتی‌ها بود زیرا که محل آن‌ها نه تنها موروثی بود بل که به وسیلهٔ طبیعت از خطر نظامی به‌تر محافظت

می‌شد. همچنین ما از وجود قصرهای دیگری مطلع هستیم که یکی در گابه (Gabrae) واقع در قسمت‌های شمال پارس و دیگری در محلی موسوم به تااو که (Taoce) واقع شده بودند. این‌ها از قصرهای زمان امپراطوری پارسی‌ها بود ولی سلاطین ادوار بعد از قصرهای دیگری استفاده می‌کردند که طبیعتاً اهمیت و عظمتشان کم‌تر بود زیرا که امپراطوری ایران نه تنها بوسیله مقدونی‌ها بل که بیش‌تر بدست پارت‌ها ضعیف شده بود. . . .»

Geogr. XV, 3, 2 - 4/VOL. III, 159. 3; Loeb, s. Clas. Library, Greek and Latin Authors)

اطلاعات نویسندگان یونانی قبل از حمله اسکندر کبیر دربارهٔ بیش‌تر شهرهای ایران خیلی ناچیز بود، زیرا که آن‌ها به تمام نقاط ایران سفر نکرده بودند و همهٔ شهرها را ندیده بودند. این موضوع حتی دربارهٔ کتسیاس^(۲) (Ctesias) طبیب معروف یونانی و دربار ملکه مادریا در ایساتیس (دختر اردشیر اول و مادر اردشیر دوم و کورش جوان) صدق می‌کند. کتسیاس در جنگ ایران و یونان در سال ۷۱۱ قبل از میلاد بناسارت گرفته شد و در حدود بیست سال در دربار هخامنشیان اقامت کرد و در طول این مدت چند کتاب نوشت (متأسفانه هیچکدام از این کتاب‌ها به طور کامل باقی نمانده و فقط قسمت‌هایی از آن‌ها موجود است). در یکی از این کتاب‌ها به نام پرسیکا که ۲۳ فصل دارد، نویسنده شش فصل اول را به تاریخ آشور و ماد و ۱۷ فصل دیگر را به تاریخ ایران از آغاز تا هنگامی که خودش از ایران خارج می‌شود اختصاص می‌دهد. با وجودی که کتسیاس در قسمت تاریخ ایران از پرسپولیس و پاسارگاد صحبت می‌کند ولی او هرگز این دو مکان را ندیده بود.

به طور کلی در نظر یونانی ها شهرهای مشرق زمین حکم روستاها را داشت و استنباط آن ها از شهر یا دولت شهر با استنباط دیگران متفاوت بود. به همین علت است که از شهر گابه و قصر آن که ما از وجودش در دوره هخامنشیان مطلع هستیم، ذکری به میان نیامده و حتی وقتی که اما کنی ذکر شده در بعضی موارد اسمی آن ها یا روشن نبوده و یا درست نوشته نمی شده است. به ترین مثال در این مورد ذکر نام اما کنی است مانند استخر، پاسارگاده (یا پاسا گاه)، پرسه پولیس (یا پرسه پولیس) و غیره، قبل از اسکندر کبیر اسم پرسه پولیس هرگز و به هیچ شکلی شنیده نشده بود. موقعی پرسه پولیس موضوع بحث کلی قرار گرفت و به نام فعلی خود که بر مبنای لغت بازی یونانی است و با احتمال نخست بوسیله کلاپتارکوس (Kleitarchs) پیشنهاد شده معروف گردید، که دو قرن از خرابی آن گذشته بود و حتی تا این تاریخ مامطمئن نیستیم که املا و معنی صحیح آن چیست و یا در اصل چگونه تلفظ می شود؟

در متون پهلوی کلمه اصفهان، «سپاهان» (S' pahan) ذکر شده و در ایران شهر (کتاب پهلوی) می خوانیم «... اسکندر ملعون پسر فیلیپ آن را بنا کرد». در این جا باید توجه کرد که اگر این بیان ارزشی دارد، ارزش آن را باید در این دانست که شاید اسکندر اصفهان را به علت موقعیت و کیفیت محلی آن دوباره آباد کرد و توسعه داد، و این کاریست که او در مورد چندین محل دیگر کرد و آنها را اغلب بنام خودش خواند مانند پترا آگرس (petra Oxus) قلعه یی بر روی سنگ که آنرا از چنگ آریمازیس سفدی (Sogdian Arimazis) در آورد و آلکساندر با نامگذارد. (۴)

بطلیموس در قرن دوم میلادی اسپادا نا «A(S)Padana» را به عنوان يك ایالت

و شهر ایرانی ذکرمی کند. گابه یا گاو (از لغت کلاه مشتق است).

در این جا تصور نمی‌کنم که ذکر يك داستان قدیمی ایرانی که قرن‌ها دهان‌بدهان گشته و به ما رسیده، بيمورد باشد. خلاصه این افسانه چنین است

«آزیدهاک» (که در تاریخ، غربی‌ها او را آستیا گوس و ایرانی‌ها اوخشترا، پادشاه بزرگ ماد و پدربزرگ کوروش کبیر از طرف مادر شناخته‌اند)، مردی بود که روی دوشانه‌اش چندین مار روئیده شده بود.^(۵) برای ادامه حیات آژدهاک لازم بود که این مارها از مغز سر جوانان تغذیه شوند. از این جهت آستیا گوس فرمان داده بود که روزانه چند جوان را بکشند تا مارها بتوانند از مغز سر آن‌ها تغذیه کنند. در این زمان آهنگری به نام کاه در فریدن (قصبه‌یی در غرب اصفهان) زندگی می‌کرد. هنگامی که نوبت قربانی دویسرش رسید کاه بر علیه آستیا گوس قیام کرد، بدین ترتیب که پیش‌بند چرمی خود را بعنوان يك پرچم برافراشت و مردم را بدور خود جمع کرد و بطرف آستیا گوس پیش‌رفت و او را کشت و بدین وسیله مردم بیگناه را از چنگال خونین جباری رها کرد. در این واقعه کاه قهرمان ملی شد و بنظر می‌رسد که این ماجرا در اصفهان بوقوع پیوسته باشد به هر حال این داستان با اصفهان ارتباط دارد و ممکن است پذیرفت که اسم اولیه اصفهان برای یکبار بوسیله ساکنانش در این ماجرا بخاطر قدردانی از قهرمانش به کاه (یا گاو) تبدیل شده باشد. خود داستان فراموش نشده ولی اسم شهر بعدها بشکل قبلی خود برگشته است. ما می‌دانیم که تغییر نام کشورها، ایالات و شهرها و غیره از قدیم‌ترین ایام کاری بس معمولی بود. بسیاری از سلاطین فاتح پس از تصرف يك شهر نام آن شهر را از دهان می‌زدودند و یا نام اصلی يك قصر و

یا پرستشگاه متعلق به دیگران را مطابق دلخواه خود عوض می کردند. این حقیقتی است غیر قابل انکار و این قبیل کارها به حدی در زمان قدیم رواج داشت که بنیانگذاران اصلی چنین اماکن برای حفظ آثار خود در مقابل این تجاوزها به نفرین متوسل می شدند تا در دل‌های متجاوزان ایجاد وحشت کند و این وحشت مؤثرترین اسلحه‌ی بود که می توانست پس از مرگشان بکار رود. در اینجا بعنوان مثال قطعه زیر را از کتیبه شمشی-آداد (Shamshi-Adad) نقل می کنیم:

در مورد پرستشگاه انلیل (Enlil) «... در شهر من آشور» شمشی-آدامی گوید:

«زمانی که این پرستشگاه رو به خرابی می گذارد، هر کس از بین سلاطین یعنی بازماندگان من که به تعمیر آن دست می زند موظفش کنید که سنگ بنا و لوحه یادبود مرا تهیه کند، موظفش کنید که روی آن‌ها آب مقدس بریزد و آن‌ها را بجای خودشان برگرداند. آنکس که اولین سنگ بنا و لوحه یادبود مرا بینداید و آب مقدس روی آن‌ها نریزد و آن‌ها را دوباره بجای اولش برنگرداند ولی به عکس پرستشگاه را از نو بسازد و لوحه یادبود مرا تغییر دهد و اسم مرا محو کند و نام خودش را روی آن بنویسد و یا با خاک آنرا بپوشاند و یا آنرا در آب بیاندازد، آرزومی کنم (امیدوارم) که انلیل و آداد سلطنت آن سلطان را در قلمروش و در مقابل دشمنش سرنگون کند، آرزومی کنم که نه خود آن سلطان و نه لشکر یا نش از این مصیبت در امان باشند، آرزومی کنم که نرگال (Nergal) با خشونت هر چه تمام‌تر این سلطان و

قلمروش را نابود کند. آرزومی کنم که ایستر، الهه ستیز و ملکه جنگ دست‌های او و دست‌های لشکریانش را خرد کند. آرزو می‌کنم که گناه برای ابد در انتظارش باشد.»

(Quoted from D · D · Luckenbill's Ancient Records of Assyria and Babylonia, Vol. I' P. 17, Para. 46; Chicago, 1926-7) .

در منابع ارمنی، موسس خورن (Moses of khoren) که در قرن پنجم میلادی می‌زیسته و بدرستی پدر تاریخ ارمنه شناخته شده، در یک کتاب جغرافیایی که منسوب به اوست شهر مورد بحث ما را «اسپاهان» نوشته و به همین صورت تلفظ کرده است. (۶) بعدها، در ادبیات ارمنی برای چندین قرن این لغت معمولاً «سپاهان» (با تلفظ اسپاهان) که همان (Shosh) است نوشته می‌شد. (۷)

در سال‌های نسبتاً اخیر حرف الف از اول کلمه اسپاهان حذف شده و به طور ساده به صورت سپاهان درآمده ولی هنوز «اسپاهان» تلفظ می‌شده است. دهخدا در لغت‌نامه خود ذیل لغت «اسپادانا» می‌نویسد: این اسم قدیم اصفهان است و این شهر در زمان اسکندر شهری کوچک بود که همچنین بنام اسپا خوانده می‌شد.

دژ و مبدأ آن در ایران

از نظر جغرافیایی، اصفهان در قلب ایران قرار دارد. از زمان تشکیل امپراطوری بزرگ هخامنشیان به بعد سلاطین ایران تاگزیر بودند که خود و سرزمینشان را در مرحله اول در مقابل هجوم قبایل خارجی و در مرحله دوم در مقابل اغتشاشات داخلی حفظ کنند. به خلاف سلاطین چین در خاور یا سلاطین روم در باختر، سلاطین ایران مرزهای سرزمین خود را با دیوار محصور نمی‌کردند بل که کار حفاظت مرزها

را بر عهده رؤسای قبایل می گذاردند و این کار تا این اواخر هم ادامه داشت. به قبایل منتخب در مرزها زمین واگذار می شد و این قبایل در مقابل متعهد می شدند که خطایی از آن ها سر نزنند. علاوه بر این، هر رئیس قبیله، حکمران، سلطان یا امپراتور برای خودش مرگزامنی را در نظر می گرفت که در موارد اضطراری بتواند از آن به عنوان آخرین پناهگاه و محل دفاع کند.

طبیعتاً مناسب ترین مکان برای این مراکز مرزها نبود، بل که قلب قلمرو فرمانروایان بود، یعنی جایی که نه تنها مهاجم خارجی نمی توانست با آسانی بدان راه بیابد بل که فرمانروای متواری می توانست در آنجا با امید بیش تری برای نجات خود بکوشد. در ضمن بهنگام طغیان داخلی سلطان متواری در پناهگاه مستحکم خود در این مرکز موقعیت به تری داشت که بتواند از قبایل دوست و پشتیبانش برای قلع و قمع رقیب یاغی کمک دریافت نماید.

اصفهان با داشتن قلعه یی بر فراز کوهی غیر قابل تسخیر به نحو احسن این مقاصد را تأمین می کرد. هر گاه يك مهاجم خارجی نیرومند سرانجام موفق می شد که ایران را تصرف کند او هم بنوبه خود مجبور می شد که مرکز مستقل برای «سربازان ناظر» خود جهت تسلط بر منطقه بوجود آورد. این کاری بود که اسکندر کبیر هنگام پیشروی خود در مشرق انجام داده بود و «... برای این که بتواند در آینده سرزمین هایی که بتصرف در آورده مطیع خود سازد چندین قلعه در مارچیا (مرو) بنا کرد.»^(۸) و بدین ترتیب دژ در ایران بوجود آمد.

خرابه های برج و بارو و قلعه متعلق به ازمنه قدیم بر روی تپه ها زیاد و در تمام نقاط ایران پراکنده است، تعداد شان نزده خرابه از این نوع در ایالت فارس

توسط مسعودی ذکر شده و لسترنج (G. Le Strange) چند خرابه دیگر را در همین ایالت ذکر می کند که بر مبنای فارس نامه است. لیارد (Layard) در کتاب خود به نام «ماجراهای اولیه» خرابه هایی را مثل دژ اسدخان در ۹۶ کیلومتری شوش که قبلاً به نام دژ ملکان معروف بود، ذکر می کند که خودش آن ها را دیده بوده است. در حقیقت او چندین روز در دژ مذکور زندگی کرده و وضعیت آن را بتفصیل در کتاب خود شرح می دهد. در مورد کلای طول (Kala-i Tul) لیارد می نویسد: کلای طول شبیه قلاعی است که من قبلاً در سرزمین بختیاری دیده بودم، با این تفاوت که این قلعه بزرگ تر از قلاعی است که متعلق به رؤسای جزایر بختیاری است.^(۹) قلعه شاهی دیگری در فاصله تقریباً ۵۵ کیلومتر در شمال شرقی دزفول از دو کلمه دژ و پل ساخته شده که به معنی قلعه پل است. دژ معروف و بی سر و ته مون گشت (Mungasht) که در آن اتابک ها نه ماه در مقابل هلاکوخان، مهاجم مغولی، با سرسختی مقاومت کردند، می توانست در روزگار خود یک هزار نفر را مسکن دهد و در داستان چنین آمده که این دژ هرگز بوسیله کسی مسخر نشده است. دژ سفید در ناحیه روستایی ممسنی که محل چندین قلعه دیگر هم می باشد و ارتباط آن با رستم، قهرمان افسانه‌ی، بوسیله فردوسی ذکر شده در حدود ۸۴ کیلومتری شمال غربی شیراز واقع است. گفته می شود که وجود همین دژ بود که پیشرفت قوای اسکندر را برای مدتی بتأخیر انداخت.

بارون سی دو بود (Baron C. de Bode) از جمله کسانیست که هم دژ مذکور و هم دژ گل کلاب و دژ ارچینک^(۱۰) (Arjinak) را که در شمال غربی ناحیه بختیاری واقع است، ذکر می کند. «قلعه دختر و پسر» متعلق به سال های

اول دوره ساسانیان در فیروز کوه، ایالت فارس، از معروفترین دژها بود که بوسیله نویسندگان مختلف ذکر شده است. همچنین لرد کرزون (Lord Curzon) ضمن بحث درباره « دژهای روی تپه ناحیه بختیاری » به ذکر بعضی از قلاع مذکور پرداخته است. ^(۱۱) درباره بیشترین قلاع افسانه های زیادی گفته شده است. بهمن دژ - این دژ در ۱۸۰ کیلومتری جنوب شهر اصفهان واقع است. (طول جغرافیایی آن ۵۱ درجه و عرض جغرافیایی آن مانند آباد در امتداد جاده اصلی شیراز ۳۲ درجه است). از نظر تقسیمات اداری بهمن دژ متعلق به ناحیه شهرضا، یعنی استان اصفهان است ولی از نظر جغرافیایی بهمن دژ در ایالت فارس قرار دارد. خرابه های این قلعه روی یک تپه مرتفع پوشیده از سنگ است. در این قلعه ۵ کتیبه یافت شده و کتیبه اصلی در قسمت جلو پوشش سنگی است. در سال ۱۹۵۸ من محل این دژ را پیدا کردم و در سال ۱۹۵۹ دو روز در آنجا بسر بردم و در طول آن دو روز به مطالعه و عکس برداری قلعه و قالب ریزی کتیبه اصلی و غیره پرداختم. ^(۱۲) (در نظر دارم که بعداً مطالعاتم را درباره این دژ انتشار دهم).

تابحال صورتی جامع از تمام دژهای ایران تهیه نشده و از این جهت است که فکر کردم لازمست که بعضی از این دژها را که در مرکز و جنوب ایران است، ذکر کنم. شکی ندارم که کوه سپاهان محل یکی از این دژهای قدیمی است.

تاورنیه، سیاح معروف فرانسوی، که بین سال های ۱۶۴۰ و ۱۶۷۰ سفر می کرد در کتابش به نام « ششمین سفر نامه » که بوسیله ج: پ (J. P.) به انگلیسی

ترجمه شده (Book IV, Chapter V, P. 149, London, 1684 ed.) نوشت:

این شهر (اصفهان - نویسنده) در دشت وسیعی قرار دارد که از سه

جهت خودش را با فاصله ۱۵ یا ۲۰ فرسنگ توسعه داده است. در جنوب این دشت تقریباً به فاصله دوفر سبک دور از اصفهان کوهی بسیار مرتفع به هوا خاسته که در بالای آن به طرف مغرب بقایای دژ بسیار محکمی دیده می شود. هنگامی که اسکندر در این دشت می جنگید داریوش در دژ مذکور مستقر شده بود. در کنار این قلعه غاریست طبیعی یا مصنوعی و یا ترکیبی از هر دو که از درون آن چشمه آبی بسیار گوارا جاریست و در آن غار معمولاً درویشی سکنی دارد.

شکی نیست که کوه مورد بحث تاورنیه همان کوه سپاهان و قلعه بالای آن هان شاه دژ است. تاورنیه چندین سال در اصفهان زندگی کرد و او شخص دقیقی بود که مطالبی ارزنده از جزئیات سفرهای طولانی و زیاد خود بر جای گذارد. در اطراف اصفهان کوهی به بلندی کوه سپاهان ما با قلعه یی محکم که محل آتشکده یی هم باشد، وجود ندارد. (۱۳)

جان بل (John Bell) که در سال ۱۷۱۷ در اصفهان بود، در سفر نامد و نوشته های دیگرش متعلق به سال های ۱۷۱۵ تا ۱۷۱۸ (Glasgow, 1763 ed, Vol. I, P. 25) گفته های تاورنیه را تایید کرده، می گوید: «در حدود سه یا چهار میلی جنوب این شهر (یعنی اصفهان - نویسنده) خرابه های برجی را بر بالای یک کوه می توان دید که گفته می شود آن برج محل اقامت داریوش بهنگام جنگ دوم اسکندر با ایرانی ها بود.» اگر چه گفته جان بل همچنین اشاره یی است به کوه سپاهان، ولی امکان دارد که خواننده تصور کند که منظور او اشاره به کوه سپاهان نیست بل که اشاره به

به «تخت رستم» است که در فاصله بسیار دوری در جنوب غربی اصفهان قرار گرفته است. در محل اخیر تنها خرابه یک برج که شاید هم يك مقبره به اندازه های ۶ × ۶ متر باشد، وجود دارد. من شخصاً متقاعد هستم که سخن جان بل اشاره به کوه سپاهان است نه به تخت رستم. افراد دیگری هم بوده اند که تخت رستم را با کوه سپاهان اشتباه گرفته اند ولی هدف ما در این جا حل این مسأله نیست.

دوساسی (Desacy) در صفحه ۲۳۷ کتاب به نام «نوشته های تحقیقی»، چاپ پاریس، ۱۷۹۳، به نقل از نظامی از صفة شبدینز (Sofa Schb(h)diz) نام می برد و یادآور می شود که نظامی از سرزمینی تعریف می کند که آن را ندیده بوده است. ^(۱۴) همچنین دلایلی موجود است که نشان می دهد کرمانشاه با اصفهان اشتباه شده است. ^(۱۵)

مآخذ و توضیحات مؤلف

1. See E. Herzfeld, Archaeological History of Iran, p. 12, London, 1935.
2. R. Ghirshman, Iran, p. 90, 1965, Penguin Books.
3. Elgood, Cyril, A Medical History of Persia, pp. 26-7, Cambridge University Press, 1951.
4. Rollin, Charles, The Ancient History of the Egyptians, Carthaginians, Assyrians, Babylonians, Medes and Persians, Macedonians and Grecians, 13th editions, Vol. V, p. 210. London, 1817.
5. This is suggestive of cancerous growth condition.
6. See his Geography ("Ashkharhatzu'tz" in classical Armenian), p. 59, ed. Amsterdam, 1668.

Shosh is the same as Shush from SUSA. In the colophon of an Armenian MS (The Four Gospels), dated A.D. 1609 we read"... written in the town of Shosh which is 'eSpanan'" see Hovhaniaantz's History of New Julfa, Vol. II, 169; New Julfa, 1891.: Famous names of localities, towns, persons, etc., have often been adopted by people in different periods in various places - thus we have London, Oxford, Cambridge towns in different countries. Nomalaty has been a common psychological trend in human history.
8. C. Rollin, Ancient History, Egypt, etc. vol. V, p. 209, ed. London, 1817.
9. Layard, Sir Henry, Early Adventures, Vol. I, p. 367, London, 1887.
10. Perhaps from the word Arjin (or Arjan) a dwarf tree, growing wild in rocky mountainous country and yielding small bitter wild nuts; its trunk is very strong and produces durable wood used mostly by farmers and in olden times by fighters using sticks.
11. Curzon, N. G., Persia and the Persian Question, 2nd imp., 1966, Vol. II, pp. 301-3 and 319.
12. I mentioned this to Dr. L. Lockhart, who suggested that I should contact Professor Henning, then of the School

of Oriental and African Studies. I sent him photographs and a reproduction of the cast in 1959 for the decipherment of the main inscription and visited him in the same year giving him more photographs. He suspected that the main inscription was in Kufic, and in his letter to me stated that he had passed the material to Professor Rice, their expert in the field of Arabic Epigraphy.

In 1962, while Dr. Bivar of the same institute was in Isfahan, I gave him more photos and the details of location. He intended to go and see the site but he failed to do so because of some disturbances there. Recently he mentioned this Diz under "Hisn in Iran", in the Encyclopaedia of Islam, new edition, 1967, p. 501, stating, "At this site (i.e. Bahmandiz, C.O.M.), an Arabic inscription, apparently the earliest known in Iran, records the construction of the fortification by Khazim b. Muhammad in 265/874-5." This is the main inscription of which I had sent the cast and photographs.

Surely this Diz is an ancient one as its name Bahman suggests: there are legends about this Diz mentioned by Firdowski and quoted by P. B. Vachha in "The Origins and Beginnings of Persian Poetry", Tehran Journal Magazine, 28th November, 1959, p. 10. Originally Bahman Diz was a fire-temple.

Certainly it could not have been built in the ninth century, Bahman has been identified as Artaxerxes Longimanus, perhaps Khazim occupied it at that date and had his name inscribed on its rock face. This is another striking example of willfully vitiating long existing old names and the substituting of their own by later aggressors or occupiers.

13. A. V. W. Jackson, a noted American Iranologist, was much more interested in Zoroastrianism; while passing through Isfahan, he mentions fire-temples in his *Persia, Past and Present*, New York, 1909, and refers to one on the Kuh-i Atesngah trying to correct Tavernier but himself falling into great error. This is what he wrote: "Tavernier, who made several journeys to Persia between the years 1636-1663, alludes incidentally to the ruins in question as a 'fortress' but he does not associate them with the ancient religion of Persia (i.e. Zoroastrianism). His statement is this:" (then he quotes exactly the same passage I have quoted above). Tavernier never considered Jackson's Atesngah, he referred to the Kuh-i S'aban and was absolutely correct, because: (i) the fire-temple he means is to the west of Isfahan, not to the south, (ii) it is on a small rocky hill, not a lofty mountain, (iii) it is over

12 kilometres from the centre of Isfahan city and not merely two leagues. (iv) there is no gratto by its side whatsoever. (v) There was no mention of any dervish having ever lived there. In parenthesis I must say that I have been studying the said "fire-temple" for years. To me, in plan and building, it had been a Ziggurat of Babylonian type; it was never built as a fire-temple, though it had been used as such in later times. There is a burial cyst there, I have seen, which could never be associated with a fire-temple per se.

Jackson has confused and misapplied the subject of the quotation, which is most surprising for a man of his calibre.

۱۴ - هدف نویسنده کتاب از ذکر این مطلب این است که یادآور شود دوساسی صفة شبدیز

در کرمانشاه را بجای شاه دژ کوه صفة در اصفهان گرفته و در حقیقت اصفهان را بسا کرمانشاه

اشتباه کرده است. (مترجم)

۱۵ - نویسنده در این مورد نمونه‌ی ذکر نکرده است. (مترجم)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی